



# دیوان گرامی

یگانہ عصر حضرت گرامی جیسے استادِ فن کا کلام جو کیف و مستی کی معر

دلاؤ بیڑیوں سے لبرز تھا۔ اب پروین رقم کی حسین جمیل صوری رعنائیوں

دیدہ زیب ہو کر منصفہ شہود پر جلوہ گر ہوا ہے۔ فالحمد للہ علی ذالک

منشی عبدالمجید صاحب پروین رقم ہندوستان کے مایۃ ناز خوشنویس

جو فنِ خطاطی میں ایک خاص طرزِ جدید کے موجد ہیں۔ انہیں ایرانی طرز

وہ یدِ طلوع حاصل ہے کہ ان کے لکھے ہوئے حروف مفردہ اور الفاظ مرکبہ اس قدر

کیلئے ایک سرمایۂ درسِ بصیرت ہوتے ہیں اور ناظر کی مشتاق آنکھوں

جنتِ نظر کا سماں باندھ دیتے ہیں۔ سوا الحمد للہ کہ دیوانِ گرامی بھی ان ہی

پنجۂ نگارین کا شاہکار ہے۔ ع۔ اللہ کے زورِ مسلم اور زورِ

شیخ مبارک علی تاجر کتب رن ہارمی وارہ لا  
(عائیکہ الیکٹرک پریس لاہور میں ماہنامہ حافظ محمد عالم پرنٹر)

# صنیفہ علامہ محمد اقبال

یعنی علامہ ڈاکٹر محمد اقبال کے اردو کلام کا  
ایبیسرا پبلیشن مجموعہ قیمت بلا جلد ۶۰؎ مجلد ۳۰؎

در جواب دیوان شاعر المانوی گوئے۔  
شرق زبانِ فارسی قیمت بلا جلد ۳۰؎ مجلد ۳۰؎

اور یعنی اسرارِ خودی اور رموزِ بیخودی ہر دو یکجا۔  
اسرارِ خودی قیمت ۶۰؎ مجلد ۶۰؎

یہ حضرت علامہ کے تازہ ترین افکار کا مجموعہ  
بنام زبانِ فارسی ہے قیمت بلا جلد ۳۰؎ مجلد ۳۰؎

علامہ کی جدید ترین فارسی نظموں کا مجموعہ جو ابھی ابھی  
پرپریس سے آیا ہے قیمت ۳۰؎ مجلد ۳۰؎  
ملنے کا پتہ

بارک علی جگر کتب اندون ہارمی واڑہ ہونو

ان البکہ کہ کعبہ از کلہ سہ  
بار آمد و نشاخت بہمانا نشاخت

نشاخت موزہ بخودی مفتی شہ  
اور اجماع نشا سدا کلمہ خود را نشاخت

کتبہ عبدالمجید بن رقم لاہور

از کلین عقل از نخب پند کلام  
 گلشن دهر ز یادگانی مرگ است

والله زور خودی و حکیم  
 گزینم ز کلمه دانای مرگ است

رفتند ازین جهان بهم داغ و آید  
 مجبور گرامی سستند از تو مقصید

زندانی بلاست زندگانی در بهر  
 هر تارک موج نشدند ز کیم

شورم از با هم ساز نظریه  
 داغم جگبازمک داغ است و میر  
 گویند به هم شش سال پسند  
 پیش میر داغم کرم و شش نظریه

عماد الملک بر صرح از زمین رفت  
 علی گوید در آن عرش یقین رفت  
 رسولی که شیخی را بود زنده  
 ز دنیا رفت با بیک حسن رفت





کبریا چو بیاورد  
شبهه گرامی و پند  
عمری بوزند در دین  
و شکر

بهر کس که درین خاک  
گردست فلک جانم  
و آید

که بود که منزه و بر جود  
 که بود که منزه و بر جود  
 آن نقطه قضا از لوح است  
 که با او رسد بجایه برسد  
 در هر مقام  
 خود در هر مقام

و نیز یون اعلیٰ سید است  
 از ما گذشت اوه ما را بگذشت

در غلبدین ز شاخ طوبی بر خورد  
 گوید در تنها که بدرد و آنچه پاک است

زیاده در روزانالی کردیم  
 یعنی کلمه تنبالی کردیم  
 پیش آمد و قیامت آورد  
 آن که به پیشی و حال کردیم

عجب تر نغز بر لبم جا بست را  
خود طعمه گوشتش یک جها بست را

ریخته او در دست جام حمست  
اسرار نرسال همه عیا بست را

عجب در حکمت است فواید  
از کتب مشهور منتهی علم عمود

گفتند که بزرگترین حق در گریست  
پیش از آنکه حق گفت اجل اجل



همی که در این سینه است  
 یعنی آنکه در این سینه است  
 یعنی آنکه در این سینه است

و در این سینه است  
 و در این سینه است  
 و در این سینه است

ای چو که نگاه او بلند افتادست  
 آن درویش چه درویش افتادست

آن خورشید رخ بر لبشست  
 اندازد با عمیق افتادست

طوفان بلاست اشکِ احمق  
 بوسد ہر موجِ دستِ پے احمق  
 دیدی کہ غداست ناصبِ در حال  
 رہا کہ دیدی ناخدا سے احمق



انسان شناخت و تقویٰ تنظیم

انسان همه حادث اندویم تنظیم

نظم

نظم قدرت می آید  
نظم بر آید  
نظم بر آید

امم الارشاد و مرزا گفت بجای  
در وقت دوم و حق و حق قدر

از شما و جنب که همان و گویا  
در این کتاب علم عالم است

عمده نواز و صویدار  
 این با ادب و کرم پنداره صفات  
 که دست مر از زنده ز خاک  
 و اندر بوی و خاک شفا آب حیات



تپوں کہمدا اللہ یاراں اسی کہی  
 نوائے شاعرین کہمدا زبانیں پیریاں

بجائے اشہد اسہد اگر بخواند ہیں  
 رسول اگر پیش بر او از دل بے بلاں

تیمت علامه و فایزنگ است  
هر حرف کلید حکمت و فننگ است

اقبال سراج شاد از جوهر علم  
عاشق و گوگرد علاءش سنگ است

اقبال که نظم او ادب بی‌نیام است  
 هر کوه غار و فانی انجام است

بیت که کوه دریاں بود بر فرد  
 در آئین حمایت اسلام است

شیخ بکیران نجاری مردانه  
حضرت سید عطاء اللہ شاہ

بجویدان نازش فخر کرم حید  
سودہ توب حضور از شاہ

سرچلوه اخلاص طرازی اینست  
سرخط موزدول نوازی اینست

من طلقه کوبش خان فتح السیم  
دانش آموزان نوازی اینست

و مانع اقبال  
 جاوید اقبال  
 بالید در اغوش لب تشنگی بلال  
 ز پیش و عقل  
 سطر نور منتهی در  
 جلوه ذوق تکلم ماضی و حال

جاوید <sup>ط</sup> در <sup>ط</sup> اقبال  
 ناورده <sup>ط</sup> در <sup>ط</sup> اقبال  
 در <sup>ط</sup> اقبال  
 در <sup>ط</sup> اقبال  
 در <sup>ط</sup> اقبال



السلام بود همه کلام اقبال  
 تشبیه از معانی است با اقبال  
 سر خط او نه گرامی که قضا  
 ز کوه خسته وی بنام اقبال

غافل زه نور و راه حسدست  
 با صلح کنان بجنب رضاست با بیت  
 شیر از چهل منیر بر مجذوب  
 دانند که تمشیه بر یکای خودست

این سینه گلاب و لایه است  
 قوت کده شاه عنایت است

خواند در عهد حضرت پهلوی شاه  
 پیران در نظر شکایت است

عظیم الشان شیخ باجی عالی است  
 بر با نظرش اجیبی با سبب

برین کلمه ما را اسوخت  
 هر که است در این کلمه



وقت از کار فتنم کار است  
 از پیش هر وقتش بر دیوار است

از راه بود اگر او بود  
 با کبر نبود که با کبر است

ماطعه بگویش و شاه ماورای  
 آن نور جمال موی طویر لال  
 آن منظر ذات و اجلاک آن کمال  
 آن پیش آفتاب و کمال



بارغ نظر منجرب  
از طایفه بگوشتیان

دست بدین منجرب شده ام  
داودیان و منجرب

بابی با کتبی شرح کهن بو دست  
 که قدم بر قدم احمد بو دست  
 در دلی مرشد مجذوب و اکرم  
 در دفتر من آن کتبی که کهن بو دست

محبوب الهی که نظام الدین است  
 سلطان مشایخ ادب بیکلین است

سر خط ای بحکمه بنیافته  
 بنزدند و عراق روم و چین است

پیش گنزد و نامی دریم  
 دستاویزی نه بسندنی جای دریم  
 باد شدگان ز تو فریاد گو  
 باطلوه پنجبیار کالی دریم

گنجینه کلمات  
 در زوره دلی سست  
 گنجینه کلمات  
 در زوره دلی سست

گنجینه کلمات  
 در زوره دلی سست  
 گنجینه کلمات  
 در زوره دلی سست

من نیکین چشم از یک نظر در کرد  
 روشن چرخ و بی چشم مرا سحر کرد  
 کس زنده کرد از حرف دل با تش  
 این چشم عقل و ادراک ز خواب بکرد

علی بن ابی طالب  
 علیه السلام  
 مسیح است  
 امام زبانی

محمد بن علی  
 نقیاب اول  
 شماره گفت که فاروق  
 عظیم نامی



مکرمی زمانه عارف سجانى  
قطب الک قطاب ابو الحسن خرمى

مردره اش اقباب و قطره محیط  
اللہ اللہ لضر و عانى

سر خط غوث عظیم صاحب  
 کہ نیم نگاہ زندہ کرد ایسے نام  
 ای سانی بیخا تا اسرار ازل  
 کہ پڑھو وہ از جملہ کتب کلام

بی بی و علی حضرت امام  
 باقی و علی حضرت امام

روزگار گذشتی در این کجاست  
 بی بی و علی حضرت امام

ذوق اصلاص و عالم را از انوار  
 گریه و زاری و کسب و کسب  
 زین عالمی که در این عالم  
 کسب و کسب و کسب و کسب

در تہذیب کرامی است کہ معنی نظرت است  
 و تہذیب کرامی است کہ معنی نظرت است  
 در تہذیب کرامی است کہ معنی نظرت است  
 در تہذیب کرامی است کہ معنی نظرت است  
 در تہذیب کرامی است کہ معنی نظرت است  
 در تہذیب کرامی است کہ معنی نظرت است  
 در تہذیب کرامی است کہ معنی نظرت است  
 در تہذیب کرامی است کہ معنی نظرت است  
 در تہذیب کرامی است کہ معنی نظرت است  
 در تہذیب کرامی است کہ معنی نظرت است

ریاضی کا پہلا باب ہے اور اس کی ابتدا  
 ریاضی کا پہلا باب ہے اور اس کی ابتدا  
 ریاضی کا پہلا باب ہے اور اس کی ابتدا

میں ہے اور اس کی ابتدا  
 میں ہے اور اس کی ابتدا  
 میں ہے اور اس کی ابتدا

کتابت در کتب  
مکتوبات  
مکتوبات  
مکتوبات

مکتوبات  
مکتوبات  
مکتوبات  
مکتوبات



از غایت خیرین گنجین  
 در تیسری گنجین گنجین  
 در تیسری گنجین گنجین

که در هر گنجین گنجین  
 در تیسری گنجین گنجین  
 در تیسری گنجین گنجین

اے سید پاک بزرگِ انبی نظر  
 کا فائدہ بدایم قدمِ عالی و پرے

من رخصت کجا برم ز درگاہِ کبیر  
 مانند توجہِ گنجِ حقیقی نامورے

ما بر دین گنجشک  
 با او باج عمر  
 منقح غریبه ادب یعنی دل  
 نذر قاصد ان باب کرم

در دفتر حضرت شیخ عظیم رضا علی بابا در بیست و ششمین  
 سال شیخ کرامت که کتابت رسول در عربی است

ما از درین گنجینه محرم و ایام  
 در فاعده کرم باب ابوابی است

وزیر بزرگ فاطمه را اولاد حسین  
 خلیف جگر پندش برادر حسین

دلهای پادشاه قطب را  
 سلطان اولاد پادشاه حسین



مفتی محمد علی قاسمی صاحب  
مدیر این

سجادہ نشین  
مدیر این

زفر دہ از خان  
مدیر این

مدیر این





مصباح  
 سجادہ نشین علیؑ  
 باغ نظران  
 گنج روزگار  
 فاضل

قسنت عروس شیخ بزرگمکویی  
 و لایا یوس شیخ بزرگمکویی

شاهنشینان اعیان فرستاد سلام  
 عبد القیوم شیخ بزرگمکویی

فاك انكوه را بودت ارشيد  
 گنجينه فخر اكلميت ارشيد  
 امداد اللد مهاجرتي را  
 اللد العجب مي بدست ارشيد

این و صفات اینک پیشانی درین است  
 از گلستان و در آن گلستان است  
 از گلستان و در آن گلستان است

گر بخوردی با دانه فانی خواهی  
 میخانه بود علی و سندی است

تمامان همه سقند کوش و مخارم این است  
 مصوم جناب فواج مصوم این است

در معنی خبری و بصورت انسان  
 کلمتوم و در معنی کوم این است

از توفیق و شکر صابر صابر  
 در صبر و رضا اول و آخر صابر  
 که قلم گوید در اولیای صابر  
 خود روح و کلام صابر صابر



در حکم  
 غنیمت زگر جان  
 ثور است ذراع نام او یاسم  
 یقوت جان من می گوید  
 بود دست بلبل پاره یوسف

قناب گلزار او در این شهر  
 ز غنچه باغ معطر  
 در غنچه باغ معطر

گلشن بهار الله و گل چمن  
 گلشن بهار الله و گل چمن  
 گلشن بهار الله و گل چمن  
 گلشن بهار الله و گل چمن

علامت دهر شیخ اکبر فاضل  
 سجاده نشین شاه جهان فاضل  
 شمس الملوک و صید  
 از قلم لودمانی  
 زنده کوی عقل اول فاضل  
 زنده کوی عقل اول فاضل

ماوراء مصطفیٰ امدیوم  
 و عن نضی امدیوم  
 سنگاه مر  
 پای پوی  
 امام  
 ماوراء مصطفیٰ امدیوم  
 ماوراء مصطفیٰ امدیوم  
 ماوراء مصطفیٰ امدیوم

از خود میداریم با او از سبب داریم  
 یعنی گلزار گلین تو حیات داریم  
 از خود میداریم با او از سبب داریم  
 یعنی گلزار گلین تو حیات داریم  
 از خود میداریم با او از سبب داریم  
 یعنی گلزار گلین تو حیات داریم









پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله  
 و آله و سلم  
 در این کتاب  
 منتهی علم و عمل

بی روح و فاخر  
 کجی بر خوال  
 اول بیست و نهم  
 بیست و نهم اول



مر فز علی بگو ای سید  
 مر فز علی بگو ای سید  
 پدید او نهفتند در  
 مر دست غیب است یگانه  
 مر دست غیب است یگانه  
 و ستمگر که در دست  
 و ستمگر که در دست

زود آمدنم اگر چه در این  
روز منظر حضرت امیر  
علی (ع) در این

روز کده سانی است  
در این روز هم  
بپایه

محمد بن یحییٰ و علی  
محمد بن یحییٰ و علی  
محمد بن یحییٰ و علی

محمد بن یحییٰ و علی  
محمد بن یحییٰ و علی  
محمد بن یحییٰ و علی

صدیق و ابرار و افاض و ابرار است  
 بخود دید و دوست پرور است از رخت بر است  
 از خواجگان که همه بر صدق است  
 از دارو گیر که عیال است اینک بخلد است

حافظ نور احمد ان بان خالص  
سزا بزرگ شکر بود چرخ

بودست که جوایز بی غیب  
مستانه ز در رفت بر و پس



زین بریند و چون آسمان تا مهرش  
برایت مهربانی است نماز از استیگیه

علم فکندم و از با فادوم گمیه کرم  
معین الدین اجمیری گم و سبیه

فلاک کرمه بلندی منیر کرمه کرمه

معین الدین شیخی از زمین کرمه

نفس اماره چاکم  
زماره

معین دین نافع عالم کرمه

از منطق حروف کلمه زن  
که در دست نیاید  
که در دست نیاید  
که در دست نیاید

ادب ابوالخیر  
که در دست نیاید  
که در دست نیاید  
که در دست نیاید

ماحول کونکلی ستم از روی  
ماستگوش شاه سلیمان تونسوی

بدر وضعی تمام مراد است هرگز  
بر در در راه ضعیف است با روی

دانش کبیر زین را  
بپیر از خواب بیدار

بپیر از خواب بیدار

گردد گلی از دوست اے را زود  
بمخاک در حضرت



عاشق کبریا  
کسب رنگاه  
و نازد

ناز ناز  
محبوب  
و نازد



ای سبکدلی که دو پیکر تشنگ  
تشنه تشنگ

چاره آفتاب و خورشید تشنگ

چاره اعدای

ببین این پیکر تشنگ  
تشنه تشنگ  
تشنه تشنگ





دارودل ناصبور آئے جس کے  
 وزیرِ مہتمم پر حکم یہ ہے کہ  
 حکم ہے

اے شاہِ فلک زینتِ عینِ ایمین  
 رہ کر امی نظر  
 افتادہ بن جا کر

من راه غلط کردم و دست گلگون  
 گمراه گم گشت از رویم گزینست  
 خورشید که شاه خاورش میخواستند  
 در طالع بد گوی که اصفیایم گزینست

شاهنشاهی با خبر نظام ستانوز  
رسول و پدین علی امام ستانوز

شاه وزیر  
محمد علی بزم شاه وزیر  
ستانوز غلام ستانوز  
سید است که پدین

شاهنشاہ دربار نظر  
 ملاحظہ فرمائیں  
 اللہ اعلم  
 اللہ اعلم  
 اللہ اعلم

در صحیح بہارہ بخوردیم  
 در صحیح بہارہ بخوردیم  
 در صحیح بہارہ بخوردیم  
 در صحیح بہارہ بخوردیم



بخت ز جان و خاطر از ی این است  
 دل از تره زرد گل از ی این است  
 چیست بساط عشق استاد ازل  
 خود را در با ز با کبار ی این است

از کردن چشم بداند آنم کردی  
 از کردن چشم بداند آنم کردی  
 آگاهان از بد آنم کردی

از بد آنم کردی چشم بداند آنم کردی  
 از بد آنم کردی چشم بداند آنم کردی  
 از بد آنم کردی چشم بداند آنم کردی

استقامت در سب و ستم  
 و در ستم و سب استقامت  
 در سب و ستم استقامت  
 در ستم و سب استقامت  
 در سب و ستم استقامت  
 در ستم و سب استقامت  
 در سب و ستم استقامت  
 در ستم و سب استقامت  
 در سب و ستم استقامت  
 در ستم و سب استقامت

ماست سیم و گریه  
ماست سیم و گریه

مازنده و سیم بر در دل

چو در دست  
چو در دست

ماست سیم و گریه  
چو در دست  
چو در دست



سر کلمه ذوق را بر سر بی باقی  
 سر خط کتاب عشق و بی باقی

سر خط باطل در چشم افسان  
 سر خط در حق بی باقی

مارا در راہ دوست کار سے دگر بست  
 ذوق سے دگر بست این خطا سے دگر بست

مسوختگان زانے کل سپہ  
 گلزار چن سبک را بہا سے دگر بست



فرمود که ای پسر ما با وادی ما  
مفرد در مرگ ما است از وادی ما

و ای پسر وفا عاشق و معشوق یک است  
مجنون یکی است در وادی ما

واکن شرو الوار۔ تکی این است  
 گمکن ز خود اسرار۔ تکی این است

سلی در کل دل است اے محبوبوں  
 اے خجور دوست گریہی این است

مادرش گفتن از صراحتی که می  
 گوید و طفلش را  
 مادرش گفتن از صراحتی که می  
 گوید و طفلش را  
 طفلانه حکایتی که از او نقل  
 شده است

مارا نه نشينان سر را به گيم  
 ستاره عثمان باوشا به گيم  
 مارا بگيم به گيم به گيم  
 ماطا عت به گيم به گيم



و کشتی نوسون طرازی در گریست  
 و گیتی ز دوق و نوازی در گریست

این بازی عشق است با پیچ  
 بازی در گریست عشق بازی در گریست

عشق است که با سوز و آرزوی  
 پر از آرزوی محبت از روی  
 آرزوی محبت از روی  
 آرزوی محبت از روی  
 آرزوی محبت از روی  
 آرزوی محبت از روی



تتمت کتب که در او کتب کورده خواهد  
بود و در آن کتب کورده خواهد

بود و در آن کتب کورده خواهد

و در آن کتب کورده خواهد

و در آن کتب کورده خواهد  
و در آن کتب کورده خواهد

حکایتی که در آنجا  
مانند حساب خانه بود

بود و نام او درین  
از یاد کسی نماند

عقلم که ز یاد بلوغ و معنی بخور  
 فروز و در سیم  
 چرا که فاعل است بی است  
 چرا که سیم بی است بی

از دوری تو بجا بوی خنیر

که تو بجا که در زمین دوری خنیر

کمال مهره عشق غائبانه می باز

صلوات بر خاندان نبوت  
در حضور خنیر

و گشتی صبح بهار نه خواست  
 و گشتی بخواه ما را به خواست  
 عارف که در دوست ز نفس  
 ای یک نفس ازین و نه از خواست

می بینم دیده آشکباری دارد  
 دل خوش تشنگان نفس شماری دارد

ای چاره شناس کار با غم نیست  
 این صید بینه زخم کاری دارد

بابا با آن دوست همگرمی دارد  
 با غیر نهفت مهریابی دارد  
 دشمن با دوست بر نیاید ورزنده  
 هر جا که دوست بدرگرمی دارد



گل از بزم و بخت  
 قفس خویش  
 اندازد که در دست  
 او است

چنانکه نگاه از قفس خویش  
 در قفس است حکم  
 بد از منزه



دیوانه انداز کلمه تیر

دیوانه تیر

او منی مبار جان وصال

مار چو خنجر کین گرم تیر

بی‌پروا ای بری  
 ای کرم  
 چشم بند زویم  
 ای کرم

در شب جا بیا  
 در چاک جا بیا  
 ای کرم

کافر است که کرده دلها همه غول  
 آمد در دم تمام زنگ و فسول  
 گفتم تو بگویش بود و انده حال  
 زود خنده که مال بیابده که دم از پیون

در صومعه بانماز و روزه کار است  
 در یک کده ساعت و سهو با ایست  
 اینها همه کوم و کین با را  
 و گم می یابد چو نوب ایست

در مصروفات و ذوق نظر پاکیزه  
 در کسب بلا اهرام حکیمانه  
 در مشغولیت کار بود در ره دل  
 در شش و شش و شش و شش پاکیزه



بچه شادان می نظر بکلیت  
سودا شکر و یک سر بکلیت

کوتاه بود و امید بستن از  
هر دو را عمر و کرب بکلیت

بہترہ اور نگاہِ جاں ببار ہے  
 در نورانِ جاں ببار ہے  
 کہ سہ زہدِ شمسِ بودنِ نعلیط  
 جاں ببار ہے و زہدِ جاں ببار ہے

خوں گری می اشک آه سر دے خواہ  
 بیانی در درنگ زردے خواہ  
 سید کہ در دودل نندار گوید  
 ہم سنیہ بجائے غویں دے خواہ

ہزار شکرہ بسندہ دروے دارو  
دستیا ونیے زرنگ دروے دارو

گر عین نہاند سست اثر می ماند  
دنیالہ ہر قاف گروے دارو

در شهر گرامی است که در پیش کسب است  
 خود را کم و بیدار و با نفع نظر است  
 در یاد گرفتن موج در یاد گرفتن  
 در یاد گرفتن موج در یاد گرفتن

در حکمت و تفکر بسیار یاد داشتند  
 در شعر سنائی و گره خوانندم

این را با کمال بیان فرمودند  
 خوانند و این را بطور یاد داشتند

گوئی که در عالم خود غیبی  
 دانائی در روزم آسمان  
 می بین

از بنده خیر  
 از طایفه گویان  
 از بنده خیر  
 می بین



با بے شکر و کفر که گریه می مائیم  
 دیوانه انداز نظر با می مائیم  
 گوییم قصید و رباعی و غزل  
 مستی ز خمخانه جامی مائیم

در بوند در عشق چاکمین  
 از خون جگر در این دلمین  
 کارم با اشک گرم و آه دست  
 از زنده دلان خاک چاکمین





اسے لائقِ مانع و مانع بارانِ نغمت  
 اسے خالقِ شک و تردید بارانِ نغمت

والکرمہ مانِ ہوشِ طفلانِ حسین  
 نغمتِ غدا سے شیرِ خوارانِ نغمت

با خود که بنخودی از صلبت گم است  
 بنخودی که خود راهش ایام گزینست

در یک کده بنخوری ای استاد  
 بیپایه و ساعز و بو و خم گزینست

ما تمیز کن از اوج در دنیا که  
 افشا ویم

تو نیست حکم این سینه چاک  
 افشا ویم

سر خط اهل طول و در آوریم  
 افشا ویم

از رستی لامکان بخاک  
 افشا ویم



از گردن پیش  
 هر که با ما کلمه حق  
 روزان و شبان  
 بخواند

بچهره که از حکایت  
 در دیده و در دست  
 هر که با ما کلمه حق  
 بخواند

ما را است و برای او خست  
 لیک زمان بسوختن  
 ما را است و برای او خست

ما را است و برای او خست  
 ما را است و برای او خست  
 ما را است و برای او خست

بیغم ز غم شوره انگار  
 این است  
 بیخ حریح روم باه را  
 این است

از خویش بر دل شدن نیز در کجاست  
 این است  
 در خود ز رسیدن ام گم  
 این است



از غصه خود پشیمان  
 در هیچ دوری این است

هر که منفرودش  
 ناصبوی این است

با خود در غم خودی رسیدن سهل است  
 بخود در غم خودی حضوری این است



در آنکه ز زمانه در غرویش افقادم  
 از وقت تو از روی تو افقادم  
 بر نفس امید خط کشیدم ای دوست  
 در نصبت فقر و غریب افقادم



بی تیرا که غم را جانان در گریست  
 ایچم در گریست اسما نے در گریست

در کج بود ما که طوفان خیر گریست  
 کشتی در گریست باد ما نے در گریست

در هر پند  
 از زود بر خوردم  
 تا بچشم  
 که چشم از مردن  
 در باختن و بردماست  
 خود را در بر خوردم  
 غنی بودم

و گشتن قهرمانان گل ماتیم  
به کعبین آتش ایوب ماتیم

ما گشتن بیابان نیشانی داریم  
ولاده اندازت غل ماتیم

بخود بر خود بیچ که نغز چو پست  
 یک راه بود فاصله از دل تا دوست  
 هم دره درین راه گمان صورت  
 گویند همه از دوست یعنی همه دوست

پادشاهان و امیران  
 پادشاهان و امیران  
 پادشاهان و امیران

در سلطنت کور و کوری  
 در سلطنت کور و کوری

در سلطنت کور و کوری  
 در سلطنت کور و کوری

بیتی که عارفان  
 در دیده نظرند  
 و در کتب  
 و در کتب  
 و در کتب

خود را دیدند  
 از خود فرستند  
 خود را دیدند  
 از خود فرستند

مادره استکلاخ است  
از گوهر چرخ در غوهر

در بود و نبود ما چنانکه گویست  
ما قصه که وز زبانی گم گوییم



نامتوشت دوست از حسین می تویم  
 ما بجای گل از دار و درن می تویم  
 صوفی خود را از جوی تویم  
 ما کم شکر از جوی تویم

سرور سر ذوق نظر کرم  
از افق پیش ایدیم و کار کرم

که بود سر استیم  
در سلسله یکنواخت کرم

بر صورت نقاشی از آن جانانیم  
 در جلوه سپیدی خود بنامیم  
 عکس ریح دوست در نیاید به نظر  
 این بیکر است و است با حقیم

از خود در همه مقام را گل گفتند  
 در خود در همه مقام را گل گفتند

از زبان با خبری بختیم  
 در دیده نگاه را گفتند

از جمله دست مست آید ایم  
مانند قلع دست بدست آید ایم

نا کرده نظر خویش بخود بودیم  
خود را دیدیم خود پرست آید ایم

از این سینه است که در آن است  
از این سینه است که در آن است

که در آن است

که در آن است

که در آن است

که در آن است

چون در غیب از آرزوی من زده ایم  
 یعنی زده و ذوق خود پرورده ایم

منست ای خرم خود را بخواهیم  
 بجوید که خود را بخواهیم



در رو بهی اے دوست چو پیرم  
 در گریختگی ز تو پیشم  
 سجادہ نشینیم و فلک مستجابست  
 در رو بهی اے منصور و دلیرم

اے اے کہ رہ سلوک طے ناکوہ  
از نفس کہ کشت پے ناکوہ

تا خوردہ شراب عشق مستی جوی  
خورد و سرور دیگر طے ناکوہ

یک قطره زخمخانه را در دم دادی  
یعنی خبر از نار و سب زخم دادی

صورت گریه و گریه عصبان از من  
که صورت خویش را بسیار در دم دادی

برتیر تر از سدره و از دین  
 شهبال ترا طاقت بر از دین  
 علم که بحسب کتب الهی و لعل  
 وادی بر بادمان و مان از دین



از حضرت شیخ سیدی قاسمی قوی قوی  
در سراسر کلمه و کلمه سبزی قوی قوی

پیر شیخ سید از بلا شیخ  
مجموعه مقامات حویری قوی قوی

از نامه زبان محبت شد  
چو از زبان محبت شد

که علم کرده

از این سخن که شنیده  
از این سخن که شنیده



دادست مرا از زبان الهام خدایه  
در جوهری که زنده گمانی منم

از قید نجاست یافت بر او  
که هفتاد و دو جوهر

ای روح ترا آن پروردگار است  
 چشم بره و گوش بر او از کجا است  
 در خانه جسم گوشتی تا چو  
 همان بنگه خانه بر انداز کجا است

بابا بود آن ساقی ما کیم  
تند

انداخت باب قند زخت  
مندی

زنان

پریچ پریچ روح لایکی  
تندی

یعنی

بختی ازین است که فانی بنیفته  
 از ویست لایحه ای که گمانی بنیفته

دامن کبک بزرگ و لایحه ای که  
 بر او پیش می آید و زندگانی بنیفته

ای روح مجسم که کی می یابند  
در گریه های دماغ سیاهی یابند

ای روح مقام تست عریض  
در دام که بلا سیاهی یابند

از روح حکیم ز از نالی تا بخند  
 در بند قفس سیه بانی تا بخند  
 پی بر زن و بر فرزند  
 در هر کس نیستند خاکمانی تا بخند



در هر دو دنیا هیچ چیز بهای باک است  
 که دست نیاید به حیب عالم جاگ است  
 برون فلک پیش پدید مرغ روم  
 که پیش تو کسی که بیره دارش جاگ است



نخستین که از جهان بر پیغم  
 بیاورد نفس از عالم  
 در پیغم  
 متجانس خواهد  
 شد از خود متجانس خواهد  
 بود  
 پس از خود متجانس خواهد  
 بود  
 پس از خود متجانس خواهد  
 بود

ما از تو سنج گلشن لا یومع  
 افغان بدایم فونت سناستیم  
 ز غفلت عشق ز نظر نعت تو  
 حیدره خورشید مرده در بالویم

ما تفریبان لا امکان آید ہم  
 از کشور جاں کج آید ہم  
 دست برد  
 اگر کسی بخواهد  
 در جاں آید ہم  
 در پیوسته

تا دیدنی و دیدنی را دیدیم  
ز دیده بر اوضاع جهان خندیدیم

مرگ آید و بخت زود و بر چرخ  
آن مهره که بر بساط است چرخیم

وقتی که در میان سینه ام  
 در شمع زانغ کز او و چشم  
 زده ام  
 دست بر سر او  
 مانده ام  
 از آن سینه ای که در او  
 اندامی است از او





از او نیزم

از او نیزم و دیگر از او نیزم

از او نیزم و دوستی از او نیزم

از او نیزم

در ساختن کوه بن ازین م کرد

تیر چای بن ازین م کرد



در این کتاب  
 شرحی بر  
 اصول و فروع  
 فقه حنفی  
 در بیان  
 احکام و  
 عقوبات  
 و سایر  
 مسائل  
 فقهیه  
 و  
 اصول  
 دینی  
 و  
 عقاید  
 اسلامی  
 در  
 بیان  
 احکام  
 و  
 عقوبات  
 و  
 سایر  
 مسائل  
 فقهیه  
 و  
 اصول  
 دینی  
 و  
 عقاید  
 اسلامی

در این کتاب  
 شرحی بر  
 اصول و فروع  
 فقه حنفی  
 در بیان  
 احکام و  
 عقوبات  
 و سایر  
 مسائل  
 فقهیه  
 و  
 اصول  
 دینی  
 و  
 عقاید  
 اسلامی

مردود خود دست بمان و بمانش و قوتیه

محبوب و زبیر مرگ آزاد و واسیه

زندانی بلا است زندگانی در دهر

هر تبارک و تعالی  
شکر از همه

ماہنامہ رصد بنیاد محیط افلاک  
 ماہنامہ انجمن زودق اوراک  
 انجمن ہندوستان کا اول و آخر  
 کھنڈہ اب ایک شہینہ

دیسایتیہ اسکرزینہانی مایم  
در فرود و جواب بن مایم

علائیہ مایم خط و بود و علم ست  
از نگار مایم



عمرکے باغ میں معنائی کردی

عمرکے باغ میں معنائی کردی

نقارہ عمرکے ناناوانی چینی

درج الست پہلووانی کردی

ما یم که از زبان حضرت است  
 با هر یک از این لایحه بود  
 در حضرت است  
 است که



شیخین بر این جهان، پیروان اویم  
 یعنی راه روشن خود پیروان اویم

از این پیروان، علم کبریم  
 پیروان اویم، پیروان اویم  
 پیروان اویم، پیروان اویم

ہر موردِ مانعِ اختیار و  
 ہر ذرہ نگاہِ کتبیا و

در عقدہ کارِ خویش بر خویش پیچ  
 تلبیہ کہ ہر کہہ کتاب و

بر نقطه جبهه بطور تقابله در آرد  
هسته در مانع افقانه در آرد

مغز در نور نظمی بر خوال  
بر نقطه در اعین تقابله در آرد

بی بی علی  
 شماره بی بی علی وارو  
 ہر ذرہ بی جا کہ از زونے وارو  
 وارو ہر ذرہ نور و شکرے درہ  
 بی بی است کہ ہر ذرہ بی بی وارو

مکان پرده زهر از نهالی برگریب  
از مرگ حبس او زندگانی برگریب

در نام و نشان نام و نشان گم کردی  
بجز نشان زب و نشان برگریب

بیدار گویید که نو بهار  
 گل خنده زان که شادان  
 چشم گویید گفتن  
 چه گوید با نبود کار

نیرنگ ز نگاه در کج کز غور  
 مودیم روح باز و پیر  
 در باخشت بر دماست منصف  
 خور را با بیایم



در شهر کاشان زینچه در گریست  
 در خانم امجان زینچه در گریست  
 در شهر کاشان زینچه در گریست  
 در شهر کاشان زینچه در گریست



گر تیر با اثر خندهٔ رخِ صبحِ از دل است  
 خندهٔ ما ز دل او تیری علم و عمل است

و شوقِ مستی بهم است بیابانِ زانل  
 دینِ تری با چاکِ تری بیابانِ اعلیٰ است

بر خیز که این غمگنده بر ارضی است  
 بر خیز که اندوخته اندازی است

و روزگار را پند  
 و لشکر و سپاه  
 این همه کجاست  
 در سر زاری است

این عمر که همیشه در غلبه و گرفتاری  
 آینده و رفاه را حساب کرده گرفتاری

گمبیل از حال و ماضی و مستقبل  
 در گذشتن روح از غلبه و گرفتاری

خود را که در این است  
در فخری این است  
بهرین چرخ جامه زین است

بگردش چرخ از دوزخ بسیار  
مهرش کوه به چرخ چکدی این است

خود را گمید و گریه می این است  
 با خود تیر خود شانی این است  
 از غصه ای که بر او بیستی  
 هر چه بود که در شانی این است



دل از تیره رنجت اشکباری این است  
 جاب برده درید بتقراری این است  
 از مرگ هرب او زندگانی برگیر  
 چه برده برگیر برده داری این است

در راه وفا ادا نشناسان مودیم  
 مردیم در بخشش از زور غوریم  
 در زندگانی گل کرد  
 در مرگ هر کس از غیب مودیم  
 خود را در با غیب مودیم

گرچه درک که با سپاسی این است  
سپاسی این است  
کو کبر

بے با دہ کجوشم این  
مستقی عقل  
بے با دہ کجوشم این  
بے با دہ کجوشم این

یکی از ذوق نشووه بیدردی است  
مجنون را سوزن بیابان کردی است

از غصه بخوردین سرت منفروش  
کمان غصه خور غصه خور مردی است

ما یزید را راه ناله ما سزا کردیم  
 وز دین را که کند ز تو کردیم  
 ز کج در محنت  
 کسب نماند ز ما کردیم  
 کشتی خوف را جا کردیم

وزیر بزرگ  
 میرزا درویش طبع  
 فطرت ادب آموزانست  
 کلمه

خان وزیر  
 ناصر الملک  
 ناصر الملک  
 ناصر الملک

خوردیم خود غوطه بسایان سحاب  
از راه در ایستیم و از ایشک در آب

ایچرخ فلک بخوبی گزینیم  
بیشتر و سیراب و در آب







خوراک بختی پند  
 گران کنی گویم  
 بختی پند  
 در روز بختی  
 زخم و درد  
 ز یاد گداز کنی گویم  
 در بختی پند

از کجاست که بزرگواران  
 از کجاست که بزرگواران  
 از کجاست که بزرگواران  
 از کجاست که بزرگواران

ما هم از کجاست که بزرگواران  
 ما هم از کجاست که بزرگواران  
 ما هم از کجاست که بزرگواران  
 ما هم از کجاست که بزرگواران

ما بخود و از خود بخود راه و هست  
 خود ابله و گوشتمال آگاه و هست

گنجی در بام و گاه در چاه و هست  
 گنجی در بام و گاه در چاه و هست

عاشق شور ز بیم امان و عید از امید  
 در دست امید با جمیع عاشق شور عید

ز آفتون امید پر با این پیش  
 چو آن خودم که آه که کرده کلید

از عشق بگویش در دستم آواز  
 کله ریخته بال و پر باج و پر آواز  
 ای که گریه کنی در دیده  
 عجز در کوهی است امید آواز



و از فکلی از دست خود برتیبیم  
 و پویانگی از بسبب و کامل  
 استغفیم

ما غوطه بخون نامرادی خودیم  
 ما قضا ز باران  
 استغفیم

در کشمکش اندچار عنصرت  
 چشمش با باد و خاک با آب و جیب  
 در پویشی بگامی بگامی  
 در کلامت ز زندگی ناز و بر

ما روزگار نشناسیم که ما را چه در روزگار  
 ما را چه در روزگار نشناسیم که ما را چه در روزگار  
 ما را چه در روزگار نشناسیم که ما را چه در روزگار

که خندانند  
 ما را چه در روزگار  
 که خندانند ما را چه در روزگار  
 که خندانند ما را چه در روزگار

ما یتم کنز اوج ناله خین  
 از ریخته توب اشک ز اوج میر

شرف و رجا اقامیم  
 اگر تویی صبح در تپه اوج میر

ما فاعده بخودی از کل میسریم

درین کلمه آن پی که بیکن میسریم

و میسید

از پرده نامی درین میسید  
با کار نگاه از قافل میسریم

ایسے پائے بختگیر امید ہے مجھ کو  
 ایسے غارہ طراز چہرہ زد و قبول  
 ایسے کرم نژادہ از ادراک  
 ایسے جاکہ معلول  
 معلول بود علت معلول

بچند روزم کوس بلا درنگ و نماز  
فکنده ام در پرواز

بچند

علم بر کرم

کوتاه کنم  
در وادی سند کلاخ را به دراز



علم کرم با وج معنی پرواز  
 شش ظم از وای حقیقت مجاز

در پرده ز پرده و پرده در آواز  
 گواه خنجر علم و امید است دراز

خود را بگذارد  
 گم کند  
 پستی است  
 سرش بر نهال  
 بگذارد  
 پستی است

آن دردم که او  
 ندارد  
 دل کا  
 پستی است  
 گم است  
 در زمین  
 دل کا  
 پستی است

تنبیخ برستی و برستی ز اویم  
خود بر خود حکم برستی ز اویم

معنی گمگمان ز آمد و رفت نفس  
بر عقل ادب تنبیح و دوستی ز اویم

فسون ز خواب  
 بر بختی پیش  
 و از فتنه  
 فسون ز خواب

مجنون بسلی شد دست بسلی مجنون  
 عشق است که کار است که خواب  
 و از گون ز خواب

ما سر قیامی با باده است مادریم  
 مانند قدامت دست باد است مادریم  
 در شکر از خود را فرستیم  
 از دست عین خود پر است مادریم

بهار امیر

گلشن  
در وادی عشق

ز یوم

کلمه ناکرده کوس  
از غمشن خاک و چیه کار امیر

در صبح ازل از نیستی گم کردی  
 در غایت عشق و عشق گم کردی  
 در عین عجزت گم کردی

در غم خودی عشق را تو گم کردی  
 در آرزوی عشق خود را گم کردی



از رفتن عقل خود و فرود آمدن  
مانند آب بود و در پیش برودند

از از زنهان شی و بستوری  
دادند خبر و نه از جویش برودند

از دانشده که زوره جگر میگذرد  
 از انوار کبریا که در سینه میگذرد  
 از انکه و از انکه که در سینه میگذرد  
 نور خورشید از انکه میگذرد

چشم خندان  
 چشم خندان  
 چشم خندان  
 چشم خندان  
 چشم خندان  
 چشم خندان  
 چشم خندان  
 چشم خندان  
 چشم خندان  
 چشم خندان

ما نغمه  
 در میان  
 و عدم  
 پندار و بود را  
 کلام کوبیم

مشان نگاه را امانی در گریست  
 تشبیه ترا امید را چنانی در گریست  
 عشق بی باغی کردیم  
 دلوانه عشق را امانی در گریست

تا بیم بصورت  
بوی تکمیل  
از دوست صلح و با خود دریم

در کار عشق  
دوریم تکمیل  
در صلح عشق یک نظر یکیم

عشق کعبه فرگاه بر افلاک نهند  
 در حبیب نگاه لب لبوب جانک نهند  
 عشق غلط انداز فلک پیمارا  
 می گیرد مویشان و بر خاک نهند

در چشم عشق  
 و آستانه در گریست  
 در کتب عشق  
 امتحان در گریست

در بحر و دریا که طوفان  
 نیست  
 در کتب عشق  
 بادبان در گریست



عشق آمد و داد بخودی را آواز  
 فیت او بجاک مرغ معطل از پیراز

هم نفاخیم و هم غلام  
 محمود زود لب میکی زلف ایاز

از عقل کنناقص است کرده تنگوں  
 و پند و چاره و پند و چاره  
 در کتب کتب و کتب و کتب  
 پیش از آنکه علم  
 انجام که حال  
 و کتب و کتب و کتب  
 و کتب و کتب و کتب

عشق آمد و عقل در سبلافت داده

و آنچه که بر سر چاه افت داده

از سر کیم

ای چاره نشانی از سر کیم  
 نیز که کارم بخدا افت داده

در صبح از دل ز نیستی بیدار گردید  
 در عجب تو عجب عشق و عجب کردید  
 در عجب تو عجب عشق و عجب کردید  
 در عجب تو عجب عشق و عجب کردید

در خوابی عشق ز خواب بیدار گردید  
 در خوابی عشق ز خواب بیدار گردید  
 در خوابی عشق ز خواب بیدار گردید  
 در خوابی عشق ز خواب بیدار گردید

دست چکد از پیل و نه بارم ای کار  
 یعنی کف افسوس بو پیل و نه بار  
 افسانه گزشت من هیچ پیر  
 کارم از دست رفت بوم از کار

نه ناله جانگداز و نه آه  
نه بر تو زنگ سبب غمناک حکیم

کارم بشنود دست او دستم از کار  
عزمم بر باد وقت حاکم بر سر

بر ما تمسبان از دو طرف و گوی  
 اگر چه کنعان و سبب از ما هم  
 افرینند و این فتنه نیز آمده ایم  
 در سینه از ما هم



ای خود از خود بر سر  
تینا ختم روز بخارا روز

ز علم روز عشته مفرد  
جا که که گوید خطیب

در روز پنجشنبه زود بخوابیم  
 امروز بدین غوغا مراد می رویم  
 غلط انداز نباید در دست  
 این حکیم که از دست اعلیٰ جان می رویم

جانم ز جهان نعل در آستان بود  
مجان دوزخه بود تا خوش بود

خوش بودی اگر بودی این آمد و رفت  
آسوده در آمد و بلا

از جمله لطف و ذوق حضور  
 یک قطره نداده اند بهایت مرا  
 و کشتن مویست حیات بقاوم  
 بخوبی کردست نفی و اثبات مرا





من بوده ام آسمان را  
 میباید که می کردی  
 چشم ناگشودن و ایستادن  
 اتم

دوست چه اقلیای از  
 فعل خودم  
 ای دوست چه اقلیای از  
 میباید که می کردی  
 محبوب زنگاه و ایستادن



از دوستی که بر جان من از دور هم دوست  
 گمباز که بر کعبه من از شهر دوست  
 از دشمنی که دشمن بود از دور دوست  
 از دوستی که از دور بود از دور دوست

بر بست کز فلک  
 بر بست کز فلک  
 بر بست کز فلک  
 بر بست کز فلک

پرخ  
 پرخ  
 پرخ  
 پرخ

نصت نظاره نداد  
 نصت نظاره نداد  
 نصت نظاره نداد  
 نصت نظاره نداد

صیاد ابل  
 صیاد ابل  
 صیاد ابل  
 صیاد ابل

از جستم بدید روح ما بر افلاک  
 خاک نایاب ما فرود شد در خاک

ای روح ازین آمدن مطرب حسبت؟  
 غم دیده در آمدی و رفتی غمناک

ما یقین است که راه دور آمده ایم  
 در ظلمت است  
 در آمد و رفت است  
 مضطر بودیم و ما صبر بور آمده ایم

عارف است صفت از نظر حکایت  
خوشنایب حکم در پیر می حکایت

امروز است هر کس را می نبود  
که در حین کبر و در کبر می حکایت

فراوردیچ غلہ پڑویا  
 دادست چینی جگہاں را بر باد

خوابند  
 جزا اور کوفت را و کوفت را آزاد

در وقتیکه از اوج زبیر آمده ایم  
 در وقتیکه از اوج زبیر آمده ایم  
 در وقتیکه از اوج زبیر آمده ایم

ما زودتر از وقتیکه از اوج زبیر آمده ایم  
 ما زودتر از وقتیکه از اوج زبیر آمده ایم  
 ما زودتر از وقتیکه از اوج زبیر آمده ایم





ما یوم که از آن روز و شبی  
 در روزهای  
 زانوقت  
 بیدار خواب  
 در روزهای  
 در روزهای

ما بخود نیست غم و در امان ایم  
 از پرده حجب دور دور امان ایم  
 از قرب نگاه عیب ما ز کتب است  
 همه سبب غائب نزد حضور امان ایم

اگر کبیر زان لامکان بمانیم  
 اگر کبیر زان زمان بمانیم  
 از کشور جان نمانیم  
 در هر دو دوازده دوازده روز  
 همین و غریب و بی زبان بمانیم

گوییم که از سده زین  
 که در آن زمان  
 در آن زمان  
 در آن زمان

در آن زمان  
 در آن زمان  
 در آن زمان  
 در آن زمان

یک از علم اعلیٰ و نایک تشییم  
 آسوده در اعلیٰ و غمناک تشییم  
 بودیم در آب دیده و آتش دل  
 از خاک بر اعلیٰ و در خاک تشییم

از کس که در این مکان  
 در دام گمراهی افتد  
 از کس که در این راه  
 در دام گمراهی افتد

مکان اعلیٰ اندر تعالیٰ  
 نظر فریب سیر  
 از کس که در این راه  
 در دام گمراهی افتد



افکار با آن ناز و نسب از امانم  
نخ با هم بحسبیت در از امانم

از دیر نظر فریب  
بهر خست و نیست با از امانم

آن را در پیش بوی و نایب و نماند  
سوی و نماند

آن چاک پستی و نماند

کننده رباط

گسک زرد لاویزی این  
بیتیه بازار وقت و نماند

اے ترک نشینہ کار باہشتینہ  
 مارا ہست زمین از روضہ حشر  
 تھی اس حال میں ولاب  
 از گروہ شہدائی کی ما  
 پیچانہ زندگی کی ما

در پیش امتحان حکم سوخته ایم  
 با حرف ادب ز بیدل امر سوخته ایم  
 دنیا هیچ است و کار دنیا همه هیچ  
 اندر اعلیٰ است از آنچه اندر سوخته ایم

دادند مرا برات عین  
 در دست و گریه بود  
 در من خیمه

دی آورند که  
 بزدانم و زور و  
 در من خیمه



برهان حسین غدرخواهی داریم  
تقصیر

از دست می آید است بازی گویم  
برند فقر کجکلهی داریم



از خود برتر است  
 که کجکلاهی این است  
 در قریب  
 از پشاهی این است

بگزارند بسیار  
 در کیندی  
 گناه بکنای این است  
 عنوان

پای خیزد عدلش از خوی پای خیزد  
پای خیزد عدلش از خوی پای خیزد

شور کله

ایرگارانه ساید

رزمی گیتی  
عذر ز کلاه سبکی پای خیزد

وزیر سبکدوش را که در  
خدمت من است

می خدمت می گویم و آنچه

سگنداری نیزم

محبوبم و لاف سگنداری  
مکن زادم و آنچه

مکن زادم

بهیات که از زاویه عصیان  
 از دوستی خود برید  
 از تو جاگید  
 که تو به در انجمن  
 سخن ز دار و دروگر  
 سخن ز دار و دروگر



فریاد که همه بر باد آمد  
 فریاد که همه بر باد آمد  
 ناکردنی و کردنی همه بر باد آمد  
 ناکردنی و کردنی همه بر باد آمد  
 کلاسه که نیکردنی و نیکردنی همه بر باد آمد  
 کلاسه که نیکردنی و نیکردنی همه بر باد آمد  
 فریاد که همه بر باد آمد  
 فریاد که همه بر باد آمد

بهر خم زین کارها کاردی ما  
خونریزید بدمانند نگاری ما

در موت و حیات نعل و اژدها اند  
بیداری خواب و خواب بیداری ما



کس خند بر زلف غازی کردیم  
کس خند بر لبه پاسبانی کردیم

تا گفتی بود که دانی  
تا کردنی بود که دانی

از چشم گناه دارم  
 چشمی بجا  
 که زنا است یکدیگر  
 که زنا است یکدیگر

چشمی بجا  
 چشمی بجا  
 چشمی بجا  
 چشمی بجا

تشریح بسیار از دل شکسته  
 از یادۀ از رویه بسیار  
 نشناخته ام حق را باطل امروز  
 طغیان کرده کار می عصیان

ماہنامہ ترقی و ترقی داریم  
 ماہنامہ ترقی و ترقی داریم  
 ماہنامہ ترقی و ترقی داریم

از ماہ فسون  
 از ماہ فسون  
 از ماہ فسون

تا خورد و نگذرد به این علوم  
تا رفت راه وادی از این مصوم

از هر یک بخورد کتم می مغذوری  
پیدا است ادوی جویل است و نطلوم

ما تيم زاده گان مطمن لوم  
شکرتنا ميم لوم

ما تيم بلا

ما تيم اول

ما تيم اول  
ما تيم اول

از روز الست ما تيم اول

ما ظن المم وفسد و جهول امدیم  
 عمیدیه بر فوسل امدیم  
 در وادی ما خضر کنده غلط  
 بی با قدم فوسل امدیم



در سادگی عفت  
در هر چه که کار داریم

در خیر بهاییم  
در درازیم

انصاف بدو تا  
در هر چه که کار داریم

در سادگی عفت  
در هر چه که کار داریم

علم هست که ز خود و همای گریم  
 این بار کجاست او با کجای گریم  
 با نفع نظر آن دانه ما از دست  
 در آستان آسای گریم

نظاره گریان حنین حنین  
 در گریه پیش حکم ما و من  
 گریه می کردیم

ما میزبانان  
 گریه می کردیم  
 از

که هست خنده زان ایمان من است  
 عهد است که شکوه ناپیدان من است

در خنده آنکه خنوبت نامیم  
 و ایمان من است با کربان من است

اے خود تراہات پیمان چکنی  
 اے دانشدہ فریب سپین چکنی

واکن تیرہ در خاک فروغوا ہی رفت  
 اے قطرہ آب خنیاں میں ماننی

من مسلم و کفر هیچ باور نماند  
 امید چگونه خاک بر سر نماند  
 گفتم زبان خداست اما نه قلب  
 کاره کردم که هیچ کار نماند

مادری خودی از خودی برتریم  
 مادرش زده خواب خوب تعظیم

مادری خودی از خودی برتریم  
 مادرش زده خواب خوب تعظیم



بر مصیبت زلفت عاشق ماتیم  
 در کلام تشنگان عاشق ماتیم

بر صورت تشنگان عاشق خور  
 ما عاشق پرور پرور عاشق ماتیم

بی بیان  
 و از فرست گریه و در  
 سیاه می ماتیم  
 می ماتیم

ز فوس قبح ز خود نشانی  
 می ماتیم  
 ز دور نگاه خودی

ما را انداخت از نظر قرب حضور  
 ما را بگذاشت در هر حسرت فرود

ما که وفا در عدم آباد زدیم  
 پندار در وجود کرد ما را مغرور

در پادشاهان و پادشاهان  
 در پادشاهان و پادشاهان  
 در پادشاهان و پادشاهان  
 در پادشاهان و پادشاهان

از بیم و امید شود که در دست راست  
 در چشم خمار و سیه ماتم

فسانه خواب بیستی  
 آفسون بنگاه بخودی  
 آفسون بنگاه بخودی

در زوده حکیم  
 عقل زدیم  
 در زوده بدست  
 در زوده بدست

یک تنه لقمه بادشاهی کردیم  
یک تنه نجیبی وی کردی کردیم

دادیم بیاد

در زد و قبول  
پیدا و نهان چه خود نمائی کردیم







ز زودیده نگاه کرد از خود راست  
 بر صورتش نظر نفسی  
 در خودی ما نیست خودی جلوه فروش  
 درستی نیندازد هر جا بدست

فوتیستدول گریزی دنیا ما می  
 حیرت بکوه پندار ما می

چو دیده از دلم کویم و رضا  
 در دیده کله کوب دنیا ما می

شیخ محمد تقی  
از راه نشینان جاری ماتیم

در پاره کعبه  
گر در آن بودیم  
در پاره امام محمد  
در پاره جاری ماتیم

ما و اعظم شکریم چه پانخ نظیر  
 از زندگی باخیم

منبر فریاد کرد و غلوت کسیت  
 بر منبر و کید و خجوت و کیم



منجور و بلاکش و غریب نام  
 از دولت وصل به نصیب نام

از بندار پیده نام خاک شیرین  
 از تبت کده در شهر حلیب نام



اے سائی بابا دہ بدہ عصمت خیز  
 کا مدبادار و گیر کسب سبب  
 درساغرم اے سائی قنچا تہ راز  
 اس باب زرد منرا سہ احمد ریز

کتاب نقطه زوارات تشکر کم بدین  
سر خط زواریت نهاد است این

مغنی بنگرمان نامت موسی استیج  
موسی مستندتین اسحاق ویدیل

فردوس گل ز نو بہار اسلام  
 پیچ ستارہ پرہ دار اسلام

اسلام امام با اور دست  
 خاک عرب است خمیہ سار اسلام

بی بی علی ایمن آمد و اور در اراق  
 ای حال پیغام محبت طلبی  
 گفتم در اندیشه که بود دست امام  
 ای جوهر کل گرفت رسول عربی

گویم <sup>۴</sup> چا و چا <sup>۶</sup> <sup>۸</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>۱۴</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۲</sup> <sup>۱۰۴</sup> <sup>۱۰۶</sup> <sup>۱۰۸</sup> <sup>۱۱۰</sup> <sup>۱۱۲</sup> <sup>۱۱۴</sup> <sup>۱۱۶</sup> <sup>۱۱۸</sup> <sup>۱۲۰</sup> <sup>۱۲۲</sup> <sup>۱۲۴</sup> <sup>۱۲۶</sup> <sup>۱۲۸</sup> <sup>۱۳۰</sup> <sup>۱۳۲</sup> <sup>۱۳۴</sup> <sup>۱۳۶</sup> <sup>۱۳۸</sup> <sup>۱۴۰</sup> <sup>۱۴۲</sup> <sup>۱۴۴</sup> <sup>۱۴۶</sup> <sup>۱۴۸</sup> <sup>۱۵۰</sup> <sup>۱۵۲</sup> <sup>۱۵۴</sup> <sup>۱۵۶</sup> <sup>۱۵۸</sup> <sup>۱۶۰</sup> <sup>۱۶۲</sup> <sup>۱۶۴</sup> <sup>۱۶۶</sup> <sup>۱۶۸</sup> <sup>۱۷۰</sup> <sup>۱۷۲</sup> <sup>۱۷۴</sup> <sup>۱۷۶</sup> <sup>۱۷۸</sup> <sup>۱۸۰</sup> <sup>۱۸۲</sup> <sup>۱۸۴</sup> <sup>۱۸۶</sup> <sup>۱۸۸</sup> <sup>۱۹۰</sup> <sup>۱۹۲</sup> <sup>۱۹۴</sup> <sup>۱۹۶</sup> <sup>۱۹۸</sup> <sup>۲۰۰</sup> <sup>۲۰۲</sup> <sup>۲۰۴</sup> <sup>۲۰۶</sup> <sup>۲۰۸</sup> <sup>۲۱۰</sup> <sup>۲۱۲</sup> <sup>۲۱۴</sup> <sup>۲۱۶</sup> <sup>۲۱۸</sup> <sup>۲۲۰</sup> <sup>۲۲۲</sup> <sup>۲۲۴</sup> <sup>۲۲۶</sup> <sup>۲۲۸</sup> <sup>۲۳۰</sup> <sup>۲۳۲</sup> <sup>۲۳۴</sup> <sup>۲۳۶</sup> <sup>۲۳۸</sup> <sup>۲۴۰</sup> <sup>۲۴۲</sup> <sup>۲۴۴</sup> <sup>۲۴۶</sup> <sup>۲۴۸</sup> <sup>۲۵۰</sup> <sup>۲۵۲</sup> <sup>۲۵۴</sup> <sup>۲۵۶</sup> <sup>۲۵۸</sup> <sup>۲۶۰</sup> <sup>۲۶۲</sup> <sup>۲۶۴</sup> <sup>۲۶۶</sup> <sup>۲۶۸</sup> <sup>۲۷۰</sup> <sup>۲۷۲</sup> <sup>۲۷۴</sup> <sup>۲۷۶</sup> <sup>۲۷۸</sup> <sup>۲۸۰</sup> <sup>۲۸۲</sup> <sup>۲۸۴</sup> <sup>۲۸۶</sup> <sup>۲۸۸</sup> <sup>۲۹۰</sup> <sup>۲۹۲</sup> <sup>۲۹۴</sup> <sup>۲۹۶</sup> <sup>۲۹۸</sup> <sup>۳۰۰</sup> <sup>۳۰۲</sup> <sup>۳۰۴</sup> <sup>۳۰۶</sup> <sup>۳۰۸</sup> <sup>۳۱۰</sup> <sup>۳۱۲</sup> <sup>۳۱۴</sup> <sup>۳۱۶</sup> <sup>۳۱۸</sup> <sup>۳۲۰</sup> <sup>۳۲۲</sup> <sup>۳۲۴</sup> <sup>۳۲۶</sup> <sup>۳۲۸</sup> <sup>۳۳۰</sup> <sup>۳۳۲</sup> <sup>۳۳۴</sup> <sup>۳۳۶</sup> <sup>۳۳۸</sup> <sup>۳۴۰</sup> <sup>۳۴۲</sup> <sup>۳۴۴</sup> <sup>۳۴۶</sup> <sup>۳۴۸</sup> <sup>۳۵۰</sup> <sup>۳۵۲</sup> <sup>۳۵۴</sup> <sup>۳۵۶</sup> <sup>۳۵۸</sup> <sup>۳۶۰</sup> <sup>۳۶۲</sup> <sup>۳۶۴</sup> <sup>۳۶۶</sup> <sup>۳۶۸</sup> <sup>۳۷۰</sup> <sup>۳۷۲</sup> <sup>۳۷۴</sup> <sup>۳۷۶</sup> <sup>۳۷۸</sup> <sup>۳۸۰</sup> <sup>۳۸۲</sup> <sup>۳۸۴</sup> <sup>۳۸۶</sup> <sup>۳۸۸</sup> <sup>۳۹۰</sup> <sup>۳۹۲</sup> <sup>۳۹۴</sup> <sup>۳۹۶</sup> <sup>۳۹۸</sup> <sup>۴۰۰</sup> <sup>۴۰۲</sup> <sup>۴۰۴</sup> <sup>۴۰۶</sup> <sup>۴۰۸</sup> <sup>۴۱۰</sup> <sup>۴۱۲</sup> <sup>۴۱۴</sup> <sup>۴۱۶</sup> <sup>۴۱۸</sup> <sup>۴۲۰</sup> <sup>۴۲۲</sup> <sup>۴۲۴</sup> <sup>۴۲۶</sup> <sup>۴۲۸</sup> <sup>۴۳۰</sup> <sup>۴۳۲</sup> <sup>۴۳۴</sup> <sup>۴۳۶</sup> <sup>۴۳۸</sup> <sup>۴۴۰</sup> <sup>۴۴۲</sup> <sup>۴۴۴</sup> <sup>۴۴۶</sup> <sup>۴۴۸</sup> <sup>۴۵۰</sup> <sup>۴۵۲</sup> <sup>۴۵۴</sup> <sup>۴۵۶</sup> <sup>۴۵۸</sup> <sup>۴۶۰</sup> <sup>۴۶۲</sup> <sup>۴۶۴</sup> <sup>۴۶۶</sup> <sup>۴۶۸</sup> <sup>۴۷۰</sup> <sup>۴۷۲</sup> <sup>۴۷۴</sup> <sup>۴۷۶</sup> <sup>۴۷۸</sup> <sup>۴۸۰</sup> <sup>۴۸۲</sup> <sup>۴۸۴</sup> <sup>۴۸۶</sup> <sup>۴۸۸</sup> <sup>۴۹۰</sup> <sup>۴۹۲</sup> <sup>۴۹۴</sup> <sup>۴۹۶</sup> <sup>۴۹۸</sup> <sup>۵۰۰</sup> <sup>۵۰۲</sup> <sup>۵۰۴</sup> <sup>۵۰۶</sup> <sup>۵۰۸</sup> <sup>۵۱۰</sup> <sup>۵۱۲</sup> <sup>۵۱۴</sup> <sup>۵۱۶</sup> <sup>۵۱۸</sup> <sup>۵۲۰</sup> <sup>۵۲۲</sup> <sup>۵۲۴</sup> <sup>۵۲۶</sup> <sup>۵۲۸</sup> <sup>۵۳۰</sup> <sup>۵۳۲</sup> <sup>۵۳۴</sup> <sup>۵۳۶</sup> <sup>۵۳۸</sup> <sup>۵۴۰</sup> <sup>۵۴۲</sup> <sup>۵۴۴</sup> <sup>۵۴۶</sup> <sup>۵۴۸</sup> <sup>۵۵۰</sup> <sup>۵۵۲</sup> <sup>۵۵۴</sup> <sup>۵۵۶</sup> <sup>۵۵۸</sup> <sup>۵۶۰</sup> <sup>۵۶۲</sup> <sup>۵۶۴</sup> <sup>۵۶۶</sup> <sup>۵۶۸</sup> <sup>۵۷۰</sup> <sup>۵۷۲</sup> <sup>۵۷۴</sup> <sup>۵۷۶</sup> <sup>۵۷۸</sup> <sup>۵۸۰</sup> <sup>۵۸۲</sup> <sup>۵۸۴</sup> <sup>۵۸۶</sup> <sup>۵۸۸</sup> <sup>۵۹۰</sup> <sup>۵۹۲</sup> <sup>۵۹۴</sup> <sup>۵۹۶</sup> <sup>۵۹۸</sup> <sup>۶۰۰</sup> <sup>۶۰۲</sup> <sup>۶۰۴</sup> <sup>۶۰۶</sup> <sup>۶۰۸</sup> <sup>۶۱۰</sup> <sup>۶۱۲</sup> <sup>۶۱۴</sup> <sup>۶۱۶</sup> <sup>۶۱۸</sup> <sup>۶۲۰</sup> <sup>۶۲۲</sup> <sup>۶۲۴</sup> <sup>۶۲۶</sup> <sup>۶۲۸</sup> <sup>۶۳۰</sup> <sup>۶۳۲</sup> <sup>۶۳۴</sup> <sup>۶۳۶</sup> <sup>۶۳۸</sup> <sup>۶۴۰</sup> <sup>۶۴۲</sup> <sup>۶۴۴</sup> <sup>۶۴۶</sup> <sup>۶۴۸</sup> <sup>۶۵۰</sup> <sup>۶۵۲</sup> <sup>۶۵۴</sup> <sup>۶۵۶</sup> <sup>۶۵۸</sup> <sup>۶۶۰</sup> <sup>۶۶۲</sup> <sup>۶۶۴</sup> <sup>۶۶۶</sup> <sup>۶۶۸</sup> <sup>۶۷۰</sup> <sup>۶۷۲</sup> <sup>۶۷۴</sup> <sup>۶۷۶</sup> <sup>۶۷۸</sup> <sup>۶۸۰</sup> <sup>۶۸۲</sup> <sup>۶۸۴</sup> <sup>۶۸۶</sup> <sup>۶۸۸</sup> <sup>۶۹۰</sup> <sup>۶۹۲</sup> <sup>۶۹۴</sup> <sup>۶۹۶</sup> <sup>۶۹۸</sup> <sup>۷۰۰</sup> <sup>۷۰۲</sup> <sup>۷۰۴</sup> <sup>۷۰۶</sup> <sup>۷۰۸</sup> <sup>۷۱۰</sup> <sup>۷۱۲</sup> <sup>۷۱۴</sup> <sup>۷۱۶</sup> <sup>۷۱۸</sup> <sup>۷۲۰</sup> <sup>۷۲۲</sup> <sup>۷۲۴</sup> <sup>۷۲۶</sup> <sup>۷۲۸</sup> <sup>۷۳۰</sup> <sup>۷۳۲</sup> <sup>۷۳۴</sup> <sup>۷۳۶</sup> <sup>۷۳۸</sup> <sup>۷۴۰</sup> <sup>۷۴۲</sup> <sup>۷۴۴</sup> <sup>۷۴۶</sup> <sup>۷۴۸</sup> <sup>۷۵۰</sup> <sup>۷۵۲</sup> <sup>۷۵۴</sup> <sup>۷۵۶</sup> <sup>۷۵۸</sup> <sup>۷۶۰</sup> <sup>۷۶۲</sup> <sup>۷۶۴</sup> <sup>۷۶۶</sup> <sup>۷۶۸</sup> <sup>۷۷۰</sup> <sup>۷۷۲</sup> <sup>۷۷۴</sup> <sup>۷۷۶</sup> <sup>۷۷۸</sup> <sup>۷۸۰</sup> <sup>۷۸۲</sup> <sup>۷۸۴</sup> <sup>۷۸۶</sup> <sup>۷۸۸</sup> <sup>۷۹۰</sup> <sup>۷۹۲</sup> <sup>۷۹۴</sup> <sup>۷۹۶</sup> <sup>۷۹۸</sup> <sup>۸۰۰</sup> <sup>۸۰۲</sup> <sup>۸۰۴</sup> <sup>۸۰۶</sup> <sup>۸۰۸</sup> <sup>۸۱۰</sup> <sup>۸۱۲</sup> <sup>۸۱۴</sup> <sup>۸۱۶</sup> <sup>۸۱۸</sup> <sup>۸۲۰</sup> <sup>۸۲۲</sup> <sup>۸۲۴</sup> <sup>۸۲۶</sup> <sup>۸۲۸</sup> <sup>۸۳۰</sup> <sup>۸۳۲</sup> <sup>۸۳۴</sup> <sup>۸۳۶</sup> <sup>۸۳۸</sup> <sup>۸۴۰</sup> <sup>۸۴۲</sup> <sup>۸۴۴</sup> <sup>۸۴۶</sup> <sup>۸۴۸</sup> <sup>۸۵۰</sup> <sup>۸۵۲</sup> <sup>۸۵۴</sup> <sup>۸۵۶</sup> <sup>۸۵۸</sup> <sup>۸۶۰</sup> <sup>۸۶۲</sup> <sup>۸۶۴</sup> <sup>۸۶۶</sup> <sup>۸۶۸</sup> <sup>۸۷۰</sup> <sup>۸۷۲</sup> <sup>۸۷۴</sup> <sup>۸۷۶</sup> <sup>۸۷۸</sup> <sup>۸۸۰</sup> <sup>۸۸۲</sup> <sup>۸۸۴</sup> <sup>۸۸۶</sup> <sup>۸۸۸</sup> <sup>۸۹۰</sup> <sup>۸۹۲</sup> <sup>۸۹۴</sup> <sup>۸۹۶</sup> <sup>۸۹۸</sup> <sup>۹۰۰</sup> <sup>۹۰۲</sup> <sup>۹۰۴</sup> <sup>۹۰۶</sup> <sup>۹۰۸</sup> <sup>۹۱۰</sup> <sup>۹۱۲</sup> <sup>۹۱۴</sup> <sup>۹۱۶</sup> <sup>۹۱۸</sup> <sup>۹۲۰</sup> <sup>۹۲۲</sup> <sup>۹۲۴</sup> <sup>۹۲۶</sup> <sup>۹۲۸</sup> <sup>۹۳۰</sup> <sup>۹۳۲</sup> <sup>۹۳۴</sup> <sup>۹۳۶</sup> <sup>۹۳۸</sup> <sup>۹۴۰</sup> <sup>۹۴۲</sup> <sup>۹۴۴</sup> <sup>۹۴۶</sup> <sup>۹۴۸</sup> <sup>۹۵۰</sup> <sup>۹۵۲</sup> <sup>۹۵۴</sup> <sup>۹۵۶</sup> <sup>۹۵۸</sup> <sup>۹۶۰</sup> <sup>۹۶۲</sup> <sup>۹۶۴</sup> <sup>۹۶۶</sup> <sup>۹۶۸</sup> <sup>۹۷۰</sup> <sup>۹۷۲</sup> <sup>۹۷۴</sup> <sup>۹۷۶</sup> <sup>۹۷۸</sup> <sup>۹۸۰</sup> <sup>۹۸۲</sup> <sup>۹۸۴</sup> <sup>۹۸۶</sup> <sup>۹۸۸</sup> <sup>۹۹۰</sup> <sup>۹۹۲</sup> <sup>۹۹۴</sup> <sup>۹۹۶</sup> <sup>۹۹۸</sup> <sup>۱۰۰۰</sup>

انتم سبیل حاجت بان فارقیط  
 خونت در برابر سب بان فارقیط

می گفتی حج در شمار است بیل  
 سب سب و م ای سب بان فارقیط

فاران و گریست و سینه او گریست  
 موی درویشی و گریست  
 در موی و مصطفی خدیجه غریب  
 ساحل و گریست عین با او گریست



ز اسرار حق در علم و ادب است  
ز انوار علی سخن کنم بے ادبی است

گفتند بے یقین و داور و دیم کلیم  
تا بنشیند از دنیا رسول عربی است

و ز شکر گوی سست کتیق سوار کسب است  
 خود را کم دیدید فیه بالغ نظر است  
 گوید بر جا و جهل کسب  
 اول در گریست کسب زانی در گریست

ما را در این پنج ماه عرب است  
 بر ما نظرش جیبی که است  
 در این کتب که گویم آن دوست  
 که در این دار عرب است



خود را بخود برگردانید و در آن برید

وامان نگاه شهر با برید

بهر نشان تیرا در محشر

اینک است راه آن سوار برید

در صحیح السنن ما هو بطلی است  
 بر ما کلام و دست سید بجه سیدی است  
 بر ما کلام و دست سید بجه سیدی است  
 بر ما کلام و دست سید بجه سیدی است  
 بر ما کلام و دست سید بجه سیدی است

این کتب که از  
 حضرت امیرالمؤمنین  
 علی مرتضیٰ علیه السلام  
 نقل شده است

و این کتب از  
 حضرت زین العابدین  
 علیه السلام  
 نقل شده است



از تمام ملک شاه عرب ماه عجم  
 از موج نخست است یکه قدم  
 در شب افق تابش علم نیست  
 دست من و دامن رسول اکرم

محمد عیسیٰ بن محمد انصاری طاب  
 خطین راست مثال و کلیم  
 خطین راست مثال و کلیم

مبارک الله امام  
 که عارفان و اولیای حق در این  
 خطین راست مثال و کلیم



ما راه نور و شامه راه تو میسازد  
 هر مسلم کسیست که او را تو میسازد  
 در بود جلوه طریقت از درون  
 ما هم در تقویت نگاه تو میسازد

راست بخودان دوست مکر و ادا دارد  
 در پیوسته دل شکستگان جان دارد  
 آنجا که بود دعوی ادراک صفات  
 معنی و آوارگی آرا دارد  
 هق

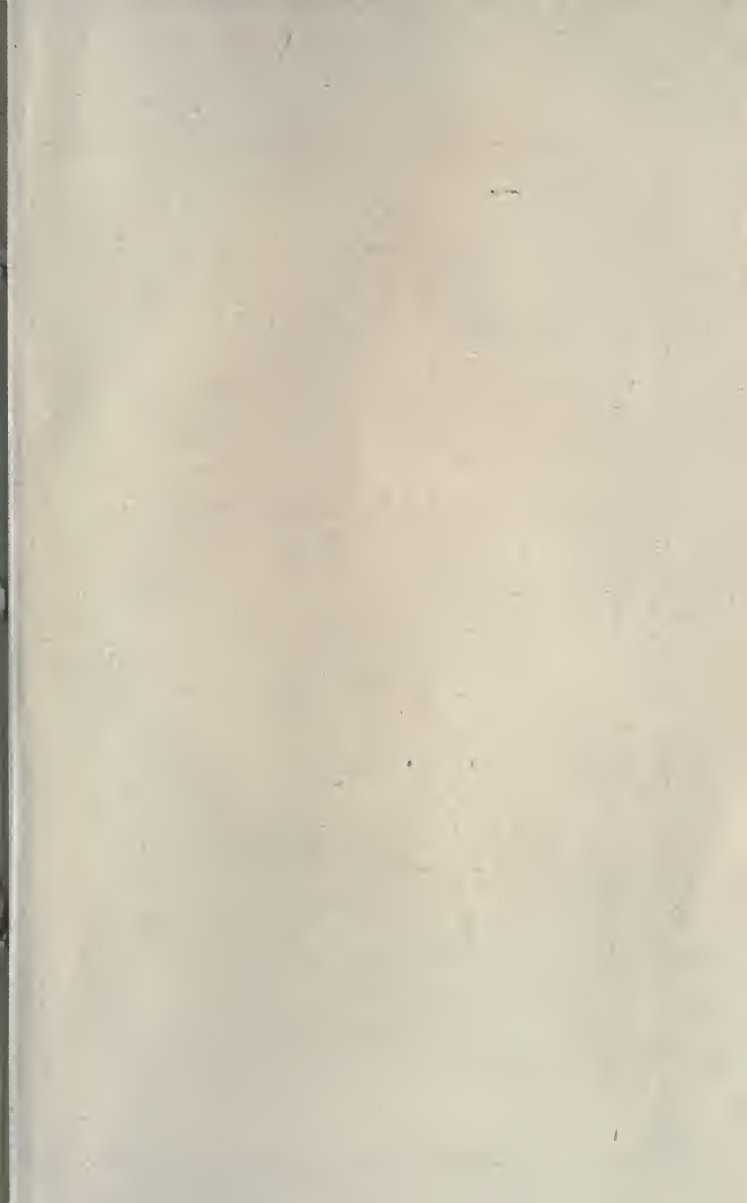
عنوان صفات است و دست مضمون در ذرات  
 خود چون و چرا که گمان است درین اوست و صفات

پس نامش  
 چون در بحر بی هیچ  
 اهل انبیا پیش اے که کرب و همی



دانشین ذات او نه علم است  
زادراک صفات خود در خبر نیست  
از عین و از حدیث علمی  
از عین که عین می شناسی او نیست







الشيخ  
شا

فخر ایشیا مقرب خان دکن ملک الشعراء حضرت مولانا غلام قادر آرمی مرحوم

مرقع چغتائی  
دیوان غالب مصو



۱۹۶۹ء کلچرل کونسل آف انڈیا اور ایشیائی فن کی کاپی ۱۰ روپے کے حساب سے تیار کیا گیا  
فرہنگت ہو گیا۔ ہندوستان کے مشہور اور بہترین کاتب کے ہاتھ کا لکھا  
ہے۔ ہر سطر فولو بلاک سے تیار ہوئی ہے۔ تمام مکمل دیوان غالب اور  
کلام غالب ہے۔ ایسا صحیح اور خوشخط نسخہ آج تک شائع نہیں ہوا ہے۔  
لکھائی چھپائی اور حسن ترتیب کی مثال ہندوستان ایک صدی تک  
پیش کر سکے گا۔ یہ مرقع رنگین شاہکاروں کا ایک شاندار مجموعہ  
طبع سوم قیمت صرف ۱۲ روپے +

ملنے کا پتہ

شیخ مبارک علی تاجر کتب اندرون ہاری واہ

جملہ حقوق محفوظ

# رباعیات گرامی

Girānī, Ahlūl-Qāder  
از

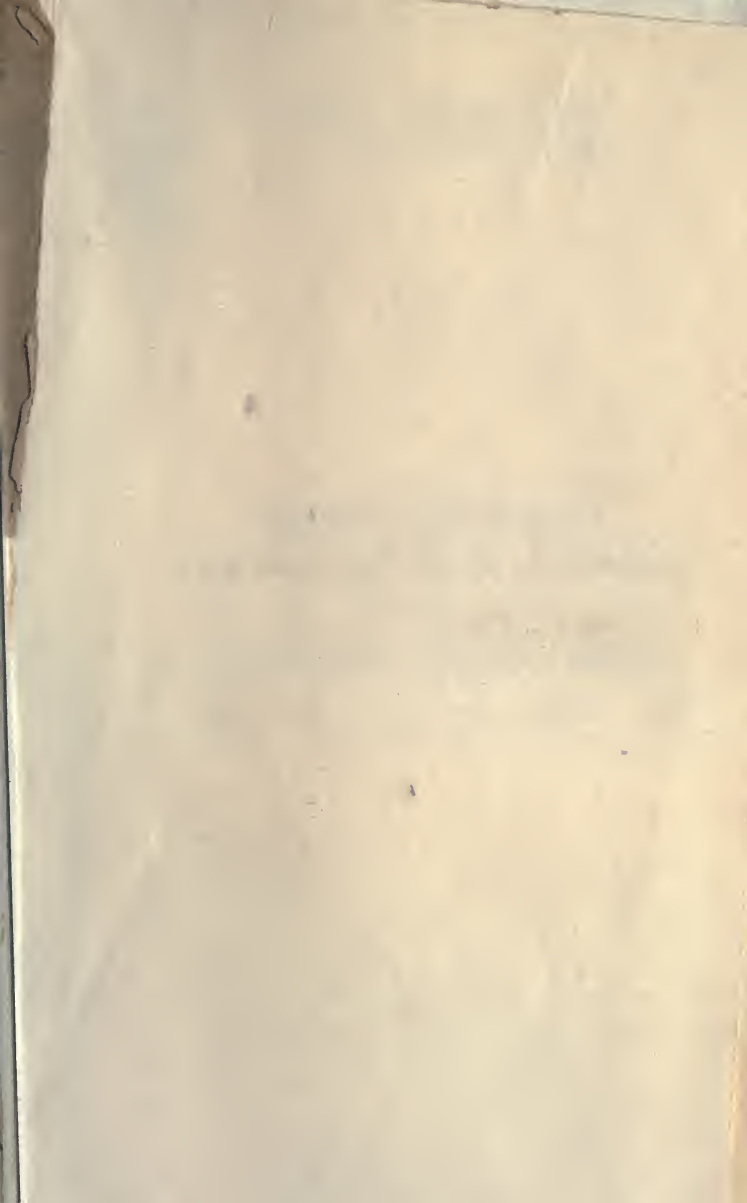
تحریر حضرت میرزا لیلناہ شیخ غلام قادر گرامی مرحوم  
عروضات علی حضرت حضور نظام دکن خلیفہ ملکہ

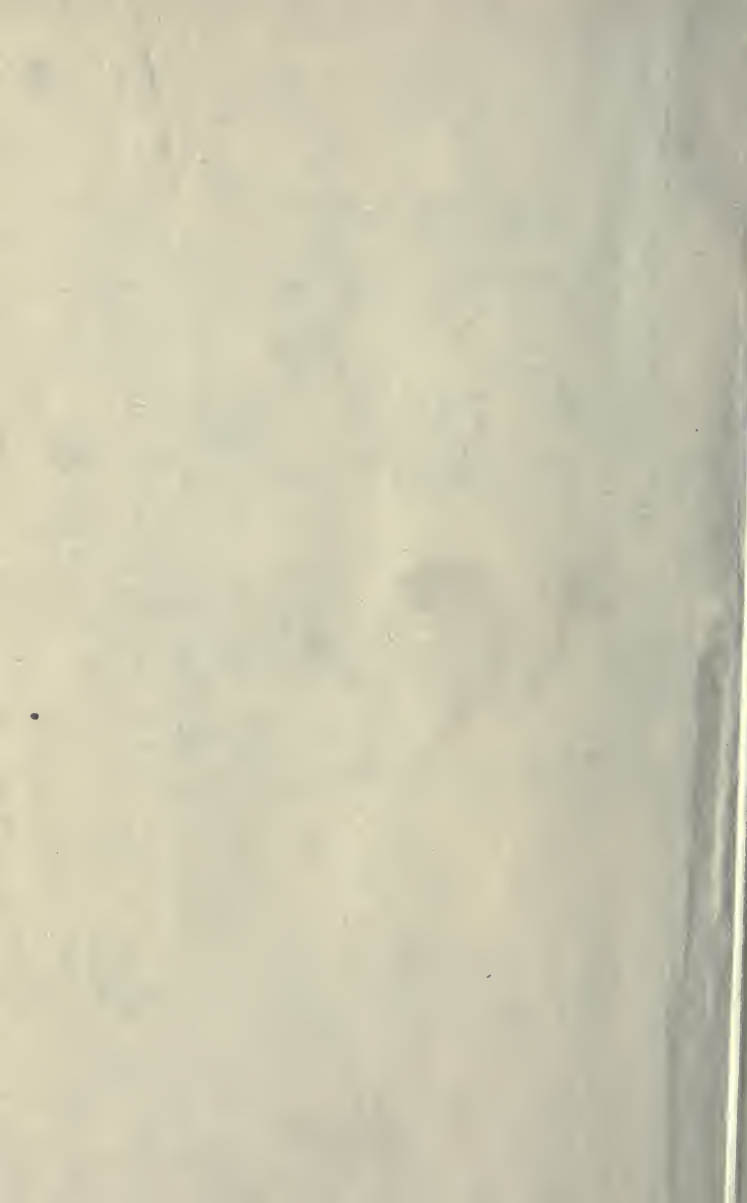
Rubā'iyāt - I  
بفنائش  
Girānī

سبارک علی تاجر کتب اندرون لارید واہ

تعداد ایک ہزار

لاہور





PK  
6463  
G57  
19--

Girami, Ghulam Qadir  
Ruba'iyat-i Girami

PLEASE DO NOT REMOVE  
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

---

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

---



RUBAYAT  
GRAMI

شیخ مبارک علی تاجرو ماشرکت  
انڈون ایڈیٹرز ڈیپارٹمنٹ • لاہور